

انتقام از خلاق!

فیاض زاهد

در داستان مهرشاد سهیلی نوشته بودم او مقصر نیست؛ این ما هستیم که موجب انحراف او شده‌ایم. این سیستم منحرفی است که به آن نوجوان و جوان می‌آموزد راه پیشرفت؛ تحصیل، پشتکار، تلاش مستمر، حس رقابت‌پذیری، تقوا و تخصص نیست، بلکه راه‌هایی وجود دارد که بیش از آنکه مرهون تلاش و استعدادی پرورش‌یافته و طی زمانی معقول باشد، به کمی رمالی، توهم، بیش‌فعالی، حقه‌بازی و مریدشدگی و مریدپروری نیاز دارد. حجت عبدالملکی هم از این قاعده مستثنی نیست. او جوانی است که رویای بزرگ شدن داشت. چیزهای مختصر، سطحی و کم‌مایه‌ای را آموخته بود و تصور می‌کرد که چرخ را از نو ابداع کرده است. شرایط پیرامونی هم این توهم‌گرایی را دامن می‌زد. تیپ‌هایی اینچنین نه درست درس خوانده‌اند، نه جهد عظیمی کرده‌اند، نه برتری و استعدادی فراتر از هم سن و سالان خود دارند. آنها تنها هنرشان این است که سوراخ دعا را خوب یاد گرفته‌اند. به وفور دریافته‌اند که راه ترقی چگونه است، از چه تیپ و قیافه‌ای باید برخوردار باشند، از چه کلیدواژه‌هایی باید سود ببرند، در برابر چه عناصری باید فروتن و در چه محیط‌هایی درشت‌گو باشند. ترکیبی از استعداد خام، بلندپروازی، شبه‌علم، مریدپروری و نظام ایدئولوژیک نارسا. وقتی چنین باشی راه‌ها به رویت باز می‌شوند. من همواره با برخی تعابیر مشکل داشتم. هرچه زمان هم به جلو رفت بر باور خود یقین بیشتری یافتم. مثلاً بسیاری از مدیران ارشد بر این جمله رهبری که باید اوضاع مدیریتی کشور را به دست جوانان سپرد اهتمام ویژه‌ای داشتند. خود رهبری هم بارها بر این مهم تاکید داشتند، اما در ادامه برای آنکه برداشت ناصوابی صورت نگیرد به نگرش جوان و پویا برای مواجهه با مشکلات اشاره کردند. یعنی آنکه لزوماً نباید اداره مراکز حیاتی و مدیریتی کشور را به دست آدم‌های بی‌تجربه سپرد. همواره انقلاب‌ها در تداوم فعالیت‌های خود وقتی با بحران و ناکارآمدی مواجه می‌شوند، کمتر به فکر بازبینی در محتوا، استراتژی‌ها و باورهای ایدئولوژیک متصلب روی می‌آورند. تجربه تاریخی بشر نشان داده که نیروها و مدیران مستقر نخستین قربانیان هستند. موتور انقلاب همچنان قدرتمند است، توفندگی موج‌ها به گونه‌ای هست که به تعبیر لنین به امواجی

خروشان بدل شوند، لذا راه اولیه حذف رهبران تجدیدنظرطلب از نظر رهبران است. استالین مشکل را در منشویک‌هایی با خصلت‌های فئودالی می‌دید. مائو تسه دوندگ خاصیت ژله‌ای وابستگی به فرهنگ عفن اربابی را موجب این ناکامی می‌دانست. خمرهای سرخ عینکی‌ها و تحصیلکرده‌ها را موجب شکست می‌دانستند. ژاکوبین‌های فرانسه، نفوذ افکار لیبرالی و شبه‌اشرافی را علت عقب‌ماندگی و کندی ماشین انقلاب تصور می‌کردند. حتی وقتی خروش‌چف که در باتومی تحت‌الحفظ برکنار شد و برژنف محافظه‌کار و شاگرد مکتب استالین‌یسم به قدرت رسید، ریویزیونیسم ارتجاعی با خصلت‌های شبه‌بورژوازی را منجر به دوران خجالت و سرافکنندگی روسیه دانست. انقلاب ما هم از این فرآیند جدا نیست. به هر حال میل تعالی‌بخش رهبران انقلابی وقتی در عمل نتایج معهود را به بار نمی‌آورد، ترکیبی از نگرش‌های شبه‌ایدئولوژیک به کار می‌افتند. خستگی رهبران اولیه، دنیازدگی، نفوذ دشمنان، فراموشی آرمان‌ها، جنگ‌های تحمیل‌شده، ترور، اقتصاد تضعیف‌شده و ده‌ها عامل دیگر ردیف می‌شوند تا درک خود را به جامعه هدف و پیروان صدیق انتقال دهد. در اینجا است که با بهانه‌های مختلف زمینه برای کناره‌گیری نسل‌های اول و دوم درگیر انقلاب‌ها فراهم شده و زمینه برای رویش نسل جدید انقلابی فراهم می‌شود. نیاز به تحول و پویایی امری بدیع است. اما ما این درد و نیاز را به بدترین شکل ممکن انجام داده‌ایم. ما چند تجربه گرانقدر را در تاریخ خود داریم. اولین نمونه دولت انقلابی از نوع برشمرده شده، به محمود احمدی‌نژاد برمی‌گردد. او حداعلائی اعتماد به نفس کاذب، تئوری‌پردازی متوهم و شاگرد خلف مکتب گوبلز بود. نظام ایران برای اثبات حقانیت انتخاب او هزینه بسیار گزافی پرداخت کرد. جامعه مدنی و سیاسی ایران نیز ایضا. با این تفاوت که هر دو برای گذر از آن بزنگاه تاکنون نتوانسته‌اند از تبعات چنان رویکرد هولناکی خلاص شوند. عبدالملکی در نوع خود نمونه‌ای از آن انتخاب‌ها بود. گنده‌گویی، خیال‌پردازی، توهم‌نظری و خودبزرگ‌پنداری سبب شد که او نه تنها به سازمان اجتماعی و اقتصادی وزارتخانه‌اش، بلکه به رابطه توأم با حسن‌نیت جامعه هدف و دولت مستقر آسیب زد. او در کنار این آسیب‌ها، ناکارآمدی تئوری «نیروی جدید انقلابی» را هم نشان داد. این خسارتي بسیار بزرگ‌تر است. من در داستان انتصاب یکی از همین نیروهای جوان انقلابی در دولت قبل به وی توصیه کرده بودم، اگر به وزیر مربوطه علاقه‌مند نیستی، به خودت که علاقه داری، هر راهی را آهسته و پیوسته برو. از شرکت‌های کوچک‌تر شروع کن. اما چنین نشد. عطش خدمت! آنقدر بالا بود که هم به اعتبار وزیر و هم آینده خود آسیب جدی زد. همان فرد در این دولت هم مسوول ایجاد خسارت‌های بزرگ شده است. لذا عبدالملکی‌ها بخش کوچک

مشکل هستند، اشکال اساسی‌تر به سیستمی برمی‌گردد که مدیران ارشد، دانا، با تجربه و تحصیل‌کرده را خانه‌نشین کرده یا مشغول بازی با نوه‌هایشان در پارک‌ها نموده و در شرایط جنگی و بحران‌های امنیتی جوانان صفرکیلومتر را بر عرش نشانده است. چنین نگرشی نه تنها به فکر آن مدیر جوانش نیست که حتی مصلحت خویش را نیز نمی‌داند. تمام مطالعات بین‌المللی نشان می‌دهد که بالاترین کارآمدی سیستمی در یک نهاد اداری در سنین پنجاه تا هفتادسالگی به بار می‌نشیند. جوانان باید ذیل این تجربه نسلی، علمی و اداری تربیت شوند، نه آنکه بر راس آنها گمارده شوند. همین جوانان ایرانی با استعداد وقتی از کشور خارج می‌شوند، بدون هیچ رانتهی و تنها با تکیه بر تلاش و شایستگی خود و در قالب یک سیستم کارآمد به وزرای دولت‌های اروپایی بدل می‌شوند. نمونه‌های فراوانی را می‌توان مثال زد. از سویی باید به این شهادت و عملگرایی جناب رییس‌جمهور مهر تایید زد و از او حمایت و تشکر کرد. کمتر رییس‌جمهوری را می‌شناسیم که وقتی متوجه انتخاب نادرست تیم خود شد، بلافاصله واکنش نشان داد. اما دکتر ریسی باید بداند مبادا همان نخبه‌هایی که امثال عبدالملکی را به او قالب کردند، مدیرانی در همان تراز و همان ذهنیت خیال‌پردازانه را به کابینه‌اش تحمیل کنند. تغییر وزیر رفاه پرحاشیه به معنای تغییر چنین نگرش و مدیرانی از این جنس باید باشد. من شخصا دلم برای عبدالملکی می‌سوزد. او می‌توانست در مسابقه میدان یک داور خوب باشد، یا در کمیته امداد با اشغال یک پست مدیریتی محدود آرام آرام رشد کند، اما سیستم و نگرشی که او را منصوب کرد، راه را برای همیشه بر او بست. به متن استعفای وی بنگرید. نه اثری از ندامت و پشیمانی است، نه خود را مسوول فجایعی می‌داند که رقم زده. او اگر درست راهنمایی نشود به عنوان ناجی ملت ایران دوباره بازخواهد گشت و اگر خدای‌ناکرده چون احمدی‌نژاد بر صدر نشیند، از خلق می‌ستاند انتقام خویش را!